

ضرورت وجود قانون و حاکمیت آن در زندگی اجتماعی

آیت الله سید محمد حسن مرعشی

و از این نظر، با این آموزهٔ دینی که انسان خلیفهٔ الله و جانشین خدا در روی زمین است، موافق نیست. حکمای مسلمان در بحث راجع به اصل نبوت و ضرورت شریعت و قانون، اصل مدنی^۱ بالطبع بودن انسان را پذیرفته‌اند. برای مثال خواجه نصیرالدین در نمط نهم شرح اشارات هنگام شرح کلام شیخ الرئیس، یعنی «تنبیه لم یکن الانسان بحیث یستقل وحده»^۲ قواعد و اصولی را بیان می‌کند که به شرح و توضیح آنها می‌پردازیم.

اصل اول: انسان مدنی بالطبع است. از آنجایی که انسان نمی‌تواند به تنهایی امور زندگانی خود را تنظیم کند و در تهیه خوراک، پوشاک، مسکن و سلاح نیاز به دیگران دارد و یک صانع نیز نمی‌تواند همه آنها را فراهم سازد و وجود افرادی بسیار لازم می‌آید تا نیازهای مختلف او و

ژان ژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی برای انسان دو حالت در نظر گرفته است: ۱) حالت طبیعی، ۲) حالت مدنی. او می‌گوید: «وقتی انسان از حالت طبیعی وارد حالت مدنی می‌شود، تغییرات بسیار مهمی در او رخ می‌دهد؛ از جمله آنکه در رفتار عدالت جایگزین غریزه می‌گردد و اعمال او برخلاف سابق، تابع قوانین اخلاقی می‌شود و فقط آن وقت ندای وظیفه جای شهرت نفسانی و حق، جای هوس را می‌گیرد و انسان که تا آن زمان فقط به خود توجه می‌کرد مجبور می‌شود طبق اصولی دیگر رفتار کند و قبل از پیروی از تمایلاتش با عقل خود مشورت نماید».^۱ از این سخن می‌توان فهمید که پیدایش عقل در زندگی بشر و به وجود آمدن قانون و عدالت و اصول انسانی مربوط به بعد از زمان وارد شدن انسان به زندگی مدنی و اجتماعی است و مبدأ پیدایش قانون هنگامی است که انسان توانسته با عقل خود به مشورت برخیزد. روسو برخلاف حکما معتقد است انسان از بدو پیدایش، مدنی بالطبع نبوده است

۱. قرارداد اجتماعی؛ دریا: تهران، ص ۲۴.

۲. شرح اشارات؛ منشورات مکتبه آیت الله مرعشی؛ قم، ص

بستگانش را برطرف سازند، به ناچار باید برای تأمین آنها از دیگران کمک بخواهد تا با کمک یکدیگر نیازهای خود را برطرف سازند. سپس می‌فرماید: «وهوالمراد من قولهم الانسان مدنی بالطبع».

اصل دوم: نیاز بشر به قانون. انسانها در اجتماع نیاز به همکاری با یکدیگر دارند و این همکاری زمانی محقق می‌شود که معاملات و قراردادهایی عادلانه بین آنان منعقد گردد؛ زیرا اگر چنین عدالتی برقرار نشود، به این علت که هر کسی می‌خواهد به خواسته‌های شخصی خود برسد، با خشم و نفرت دیگران که مزاحم اویند و مانع او در رسیدن به خواسته‌هایش هستند، مواجه می‌شود و در این هنگام، خشم و شهوت او را وامی‌دارد تا به دیگران ستم کند که در نتیجه آن هرج و مرج به وجود می‌آید و امر اجتماع مختل می‌گردد؛ اما اگر عدالتی موجود باشد که مردم بر آن توافق کرده باشند، چنین حالتی به وجود نخواهد آمد. بنابراین، اجتماع بشری به قوانین کلی که «شرع» نامیده می‌شوند نیاز دارد.

اصل سوم: قانون و شرع نیازمند به قانونگذار و شارع است. قانونگذار آن زمان می‌تواند قانون وضع کند که مردم اطاعت او را بر خود واجب بدانند و این وقتی محقق می‌شود که قانونگذار از سوی خداوند تعیین شده باشد و چنین کسی را پیامبر می‌نامند.^۱ خواجه همچنین اضافه می‌کند: برای کشف بهترین قوانینی که مناسب ملل است، یک عقل لازم است، که ناظر بر تمام شهوات انسانی باشد، ولی خودش هیچ حس نکند؛ هیچ گونه وابستگی با طبیعت نداشته باشد، اما آن را به خوبی بشناسد؛ مصلحت آن به ما بستگی نداشته

باشد، ولی به بهروزی ماکمک کند و سرانجام اینکه به افتخاراتی اکتفا کند که به مرور علنی می‌شود؛ یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه گیرد. پس فقط خدا می‌تواند آنطور که باید و شاید به مردم قانون عرضه دارد.

منتسکیو می‌گوید: «در آغاز تشکیل جوامع، رئیس جمهور سازمان را ایجاد می‌کند، ولی بعد از آن، سازمان رؤسای جمهور را پرورش می‌دهد. شخصی که جرأت می‌کند ملتی را تشکیل دهد باید آنقدر قدرت داشته باشد که بتواند طبیعت بشر را تغییر دهد و هر انسان را که به خودی خود یک کلی کامل منفرد است به صورت جزئی از یک کل بزرگتر درآورد، به طوری که آدمی تقریباً حیات خود را از آن بگیرد؛ ساختمان طبیعی انسان را برای تقویت روح او تغییر دهد و به جای زندگی مادی و مستقلی که از طبیعت دریافت داشته است، نوعی حیات فرعی اخلاقی قرار دهد».^۲

بنابراین وضع قانون کار هر کسی نیست، بلکه قانونگذاری شایسته خداست تا هم قانونش درست باشد و هم قابلیت اجرا داشته باشد. پس بهترین حکومتی که می‌تواند در راه ایجاد نظم و سازندگی انسانها از راه وضع قوانین صحیح موفق شود، حکومتی است که صیغه و شکل الهی دارد، و رابطه دستگاه قانونگذاری‌اش با مبدأ جهان آفرینش مورد عنایت و توجه قرار گرفته باشد و بر این اساس، دین می‌تواند تنها عامل سعادت بشر بوده، امور زندگی او را از نظر اقتصادی، قضایی، سیاسی و... تنظیم کند.

۱. همانجا، ص ۱۰۷.

۲. قرارداد اجتماعی، ص ۴۸.



شورای نگهبان و یا مجمع تشخیص مصلحت که در نظام مقدس جمهوری اسلامی به دستور بنیانگذار جمهوری اسلامی تأسیس و در قانون اساسی وارد گردید. قلمرو صلاحیت مجمع تشخیص مصلحت بسیار وسیع و گسترده است و می‌تواند در بسیاری از مسائلی که محل خلافند و نظریات فقها و مجتهدان درباره آنها مختلف و متفاوت است، آنچه را به مصلحت می‌داند، تصویب کند، مثلاً این اختلاف وجود دارد که آیا در زمان غیبت، فقها می‌توانند حدود الهی را اجرا کنند یا نه؟ یک دسته از فقها معتقدند که فقیهان شیعه می‌توانند حدود را اجرا کنند و گروهی دیگر معتقدند که فقها چنین اختیاری ندارند، دسته‌ای دیگر هم در مسأله توقف کرده‌اند. مجمع تشخیص مصلحت در این باره می‌تواند آنچه را که مصلحت می‌داند از میان آرای مختلف فقها زیر نظر ولی امر و مقام رهبری به صورت قانون درآورد؛ اما مجاز نیست قانونی را برخلاف ضرورت دین مبین اسلام وضع کند؛ یعنی حلالی را حرام یا حرامی را حلال نماید، مگر آنکه تشخیص دهد از باب ضرورت حفظ نظام باید امری را که در دین اسلام حرام است به طور موقت و تا رفع ضرورت مجاز سازد، همچنان که شارع مقدس در حال جنگ اجازه داده است که اگر دشمنان مسلمین، از گروهی از مسلمانان به عنوان سپر استفاده کنند، مسلمانان می‌توانند برای شکست دشمن و رسیدن به پیروزی، آن مسلمانان را به قتل برسانند؛ زیرا با اینکه قتل مسلمانان از گناهان کبیره است، در موارد ضرورت قتلشان جایز است و همچنین است سایر امور مجرمه‌ای که در موارد ضرورت مجاز می‌شود، مانند شرب خمر.

به این ترتیب روشن می‌شود که قلمرو وضع

آیت الله طالقانی در پاورقیهای تزیه الملة در توجیه و توضیح کلام نایینی در ارتباط با ضرورت قانون می‌نویسد: «چون ولایت و حکومت مستحق کسانی است که محدود به حد عصمت یا عدالت باشند و قوای شهوت و غضب محکوم و محدود به حکومت عقل متصل به نیروی حق و ایمان و زمام اراده به دست ملکات عالیه باشد و از آن منبعث گردد و این مخصوص به امام به حق و حاکم به کتاب است که وصفش را سیدالشهدا به اهل کوفه نگاشت و مرقوم داشت: و الله ما الا امام الا القائم بالقسط الحاکم بالکتاب الجالس نفسه علی ذات الله تعالی، و چون دست به دامان این شخصیت عالی الهی نمی‌رسد و عموم متصدیان مستبد به ذات و محکوم شهواتند، پس ناچار باید قوای قانونی بیرونی به جای ملکات نفسانی باشد و متصدیان در تحت قوای عملیه صالحه (فقهای جامع الشرایط) باشند که از طغیان جلوگیری نمایند و این همان حقیقت مشورت است که راه تخلص از استبداد منحصر به آن است و این تحدید و تخلص از نظر دین از واجبات، بلکه ضروریات به شمار می‌آید (ص ۶۲).

از این گفتار به خوبی روشن می‌شود که وجود قانون بسیار ضروری است و از نظر دین مبین اسلام از ضروریات است. علتی که اسلام برای وجود قانون ذکر فرموده این است که حاکمان غیر از امام معصوم، چون محکوم به شهوت و خودخواهی هستند نمی‌توانند قانونگذار باشند، بلکه قانون باید از طرف شورا تعیین شود و شورا نیز باید زیر نظر قوای عملی صالح که همان فقهای جامع الشرایط است، عمل کند، و صحت و سقم قانون را فقهای جامع الشرایط مشخص سازند، مانند

دلیل حضرت امام (ره) همیشه تأکید می‌فرمودند که عمل به قانون لازم است و اگر در مواردی قانون با فتوای ایشان معارض بود می‌فرمودند باید به قانون عمل شود؛ زیرا حفظ مصالح جامعه که با قانون صحیح و شرعی تأمین می‌شود از هر چیزی مهمتر است. مضافاً اینکه کلیه فقهای که به قانون اساسی رأی داده‌اند به طور ضمنی تقدم حاکمیت قانون را بر فتوای خود پذیرفته‌اند؛ زیرا آنان توجه کامل داشتند که در بسیاری از موارد قوانینی وضع می‌شود که با فتوایشان مغایرت کامل دارد.

در آن موارد که ضرورت‌هایی به وجود می‌آید، از قبیل جنگ، و مسائلی مانند آن که نیاز به تصمیم‌گیری‌های لازم و فوری دارد، ولی امر می‌تواند با در نظر گرفتن مصالح کشور و مشورت با کارشناسان و خبرگان، حکم مقتضی صادر کند و این امر در حقیقت مخالف با قانون نیست؛ زیرا قانون ممکن است اختصاص به اوضاع و احوال خاصی داشته باشد و شامل مواردی که نیاز به حکمی ویژه از طرف ولی امر دارد، نشود.

دین و سیاست از یکدیگر جدا نیستند

در یک نظام اجتماعی سالم، دین و سیاست از هم جدا نیستند و اینکه افرادی ندای جدایی دین از سیاست سر می‌دهند، به این علت است که رسالت دین را تشخیص نداده و ارزش دین را در جامعه نفهمیده‌اند. بشر از آن زمان که گرفتار هوا و هوس شد و دین را سدی بزرگ در راه رسیدن به اهداف نادرست خود یافت، مدعی جدایی دین از سیاست شد؛ اما این امر تنها عامل این تفکر شوم و غلط نبود، بلکه عامل مهمتر، وجود افراد جاهل و نادانی بود که حکومت‌های مذهبی را در دست داشتند و

قانون شامل کلیه امور است، اعم از واجبات، محرمات سیاسی و قضایی، مباحات و کلیه اموری که مربوط به حفظ نظام می‌شود. در تمام این امور مشورت لازم و ضروری است و بنابراین، کلام مرحوم نائینی که قلمرو اختیارات شورا را به امور سیاسی اختصاص داده و احکام الهی از قبیل حدود و تعزیرات را از اختیارات شورا خارج دانسته است، قابل تأمل و بررسی است.

در جمهوری اسلامی ایران که زیر نظر فقهای عظام و رهبری حضرت امام (ره) تشکیل گردید، وجود قوه مقننه مورد تصویب و تأیید قرار گرفت تا بتواند با در نظر گرفتن نیازهای اجتماعی حاصل از تحولات و دگرگونی‌هایی که به وجود می‌آید، قوانین لازم را وضع کند، تا همه افراد ملت به طور مساوی و یکسان از حقوق شرعی و قانونی برخوردار باشند و قوانین درباره همه آنان به طور مساوی اجرا گردد؛ اما سؤالی که احیاناً مطرح می‌شود این است که از نظر فقهای امامیه، مردم موظفند بر اساس فتاوی مراجع تقلید عمل کنند و این فتاوی در حق مقلدان خود حجت محسوب می‌شود. و حال اگر قانون با فتوای مجتهد مغایر باشد، آیا می‌توان از عمل به قانون سرپیچی کرد؟ در پاسخ می‌توان گفت، قانون وقتی اعتبار شرعی خود را در مقابل فتوای مجتهد از دست می‌دهد که پشتوانه شرعی نداشته و مورد تأیید مجتهدی که در رأس نظام قرار گرفته است نباشد. اگر قانون دارای چنین پشتوانه‌ای باشد، اعتبار شرعی خود را از دست نمی‌دهد و در نظام جمهوری اسلامی چنین پشتوانه‌ای وجود دارد و هرگاه بین فتوای مجتهدان و قانون تعارضی وجود داشته باشد، عمل به قانون مقدم خواهد بود. به این



عبارت است از رفتار مطابق قانون. این تعریف که جامعترین تعریف عدالت است می‌تواند شامل همه رفتارها و پدیده‌های عادلانه باشد.

از آیات مذکور استفاده می‌شود که فرد یا جامعه‌ای که نسبت به عدالت و اجرای قانون بی‌تفاوت است، نسبت به خود نیز بی‌تفاوت است. به سخره گرفتن عدالت و قانون، وجهی دیگر از شوخی و تمسخر خویشستن است. آیات متعدد قرآن مجید با صراحت کامل، نابودی اجتماعات گذشته را معلول ظلم و ستمی معرفی کنند که جلوه‌ای از تضاد با عدالت و یا بی‌اعتنایی نسبت به آن بوده‌اند و به عکس هیچ تمدن اصیل را در تاریخ بشر نمی‌توان بدون در نظر گرفتن عدالت تحلیل و تفسیر کرد؛ زیرا عدالت سازنده شئون بشری است. قرآن نه فقط عدالت را در میان مسلمانان نسبت به یکدیگر لازم الاجرا می‌داند، بلکه رعایت آن را نسبت به همه مردم توصیه کرده است: «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجوکم من ديارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم (ممتحنه، ۷)؛ خداوند شما را از نیکوکاری و عدالت درباره کسانی که با شما جنگ دینی ندارند و شما را از وطنتان آواره نکرده‌اند، نهی نمی‌کند.

از نظر قرآن کریم، همانطور که عدالت و اجرای قانون، عامل تعالی و ترقی ملت‌هاست، بی‌عدالتی و ظلم، عامل سقوط آنان محسوب می‌شود. آیات بسیاری در قرآن گویای این مطلب است؛ از جمله:

۱. ان الذین کفروا وظلموا لم یکن الله لیغفر لهم... (نساء، ۱۶۸): کسانی که کفر ورزیدند و ظلم کردند، خداوند آنان را مورد بخشش قرار

نتوانستند دین را آن طور که باید و شاید در جامعه عرضه کنند و در نتیجه، جامعه از قوانین و سنت‌های الهی سر باز زد و از آنها پیروی نکرد.

ضرورت وجود قانون از نظر قرآن

۱. لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط (حدید، ۲۵)؛
در قرآن مجید آیات بسیاری درباره عدالت و قسط وجود دارد که آیه‌های زیر از جمله آنهاست:
۲. ... و امرت لاعدل بینکم... (شوری، ۱۵)؛
۳. ... ولا یجرمنکم شان قوم علی الاتعدلو اعدلو اهو اقرب للتعوی» (مائده، ۸)؛
۴. ... و اذا قلم فاعدلو (انعام، ۱۵۲)؛
۵. ... و اذا حکمتم بین الناس ان تحکمو بالعدل... (نساء، ۵۸)؛
۶. ... هل یتوی هو و من یامر بالعدل و هو علی صراط مستقیم (نحل، ۷۶)؛
۷. ان الله یامر بالعدل و الاحسان... (نحل، ۹۰)؛
۸. قل امری بالقسط... (اعراف، ۲۹)؛
۹. یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط... (نساء، ۱۳۵)؛
۱۰. ... و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله یحب المقسطین (مائده، ۴۲)؛
۱۱. شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه لوالعلم قائماً بالقسط... (آل عمران، ۱۸).

از آیات مذکور استنباط می‌شود که رعایت قانونی که بر اساس عدالت وضع شده، از نظر دین مبین اسلام واجب و لازم و اجرای آن از اهداف عالی پیامبران بوده است. از زمانی که در دیدگاه انسان حقیقتی به نام قانون نمودار شد، مفهوم عدالت نیز برای او مطرح گشته است؛ زیرا عدالت

می‌دهد؛

۲. وسیع‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون (شعراء، ۲۲۷): آنان که ظلم کردند، خواهند دانست که به چه سرنوشتی دچار خواهند گشت؛

۳. ... فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم (زخرف، ۶۵): وای بر کسانی که ستم کردند، از روزی که عذاب آن دردناک است؛

۴. ... انه لایفلح الظالمون (انعام، ۲۱): قطعاً ستمکاران رستگار نخواهند گشت؛

۵. فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین (انعام، ۴۵): بریده شد دنباله گروهی که ستم ورزیدند و ستایش خدای راست که پروردگار عالمیان است؛

۶. ولقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا... (یونس، ۱۳): ما پیش از شما جوامعی را در طول قرون و اعصار به علت ستمکاری که کردند، هلاک ساختیم؛

۷. وتلک القرى اهلکناهم لما ظلموا وجعلنا لمهلکم موعداً (کهف، ۵۹): و آن آبادیها را به دلیل ظلم و ستمی که کردند هلاک ساختیم و برای هلاکت آنها زمان معینی را مقرر کردیم.

سقوط یک تمدن و متلاشی شدن یک اجتماع پدیده‌ای عینی نیست که از راه ناپود شدن انسانها و خراب شدن ساختمانها پدید آید، بلکه از موقعی آغاز می‌شود که ظلم شروع به گسترش می‌کند و خواسته‌های حیاتی مردم مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد.

با توجه به آیات قرآن، مفهومی برای عدالت، جز رعایت قانون، و برای ظلم و ستم، جزیی قانونی و دلیلی برای سقوط تمدن، جز زیر پا گذاشتن عدالت و قانون وجود ندارد.

ضرورت وجود قانون از راه دلیل نظم

گذشته از آنکه در جوامع بشری، قانون موجب احقاق حقوق و اجرای عدالت می‌شود، رعایتش به تحقق نظم در جامعه نیز منتهی می‌گردد که از اهداف عالی اسلام است؛ توضیح آنکه یکی از اصول حاکم بر جهان، نظم است. اگر نظم در جهان آفرینش وجود نداشت، فساد در آن محقق می‌گردید. بنابراین همانطور که در جهان تکوین وجود نظم لازم است، در زندگی اجتماعی بشر نیز وجود نظم ضروری است و این نظم هنگامی محقق می‌شود که در یک جامعه، قوانین و مقرراتی وجود داشته باشد که بتواند چنین نظمی را پدید آورد. نیاز انسانها به نظم همانند نیازشان به خوراک، لباس و مسکن است.

قانون از نظر حضرت امام خمینی (ره)

حضرت امام (ره) در اولین ماده از فرمان ۸ ماده‌ای که در تاریخ ۱۳۶۱/۹/۲۴ صادر شد، می‌فرماید: «تهیه قوانین شرعی و تصویب و ابلاغ آنها با دقت لازم و سرعت انجام گیرد و قوانین مربوط به مسائل قضایی که مورد ابتلای عموم است و از اهمیت بیشتر برخوردار است در رأس سایر مصوبات قرار گیرد که کار قوه قضاییه به تأخیر یا تعطیل نکشد و حقوق مردم ضایع نشود و ابلاغ و اجرای آن نیز در رأس مسائل دیگر قرار گیرد».^۱

حضرت امام (ره) در این ماده بر تهیه قوانین شرعی تأکید کرده‌اند و به ویژه در باره مسائل قضایی - با توجه به این ماده - نظر معظم‌له آن بوده



غایت وضوح است و خروج احکام خداوند عزاسمه از این عموم از باب تخصص است نه تخصیص و آیه مبارکه «وامرهم شوری بینهم» اگر چه فی نفسه بر چیزی بیش از رجحان مشورت دلالت نمی‌کند، دلالتش بر آنکه وضع امور نوعیه بر آن است که با مشورت نوع برگزار شود در کمال ظهور است»^۱.

قانون و قضاوت

فقهای شیعه معتقدند قضاوت باید بر اساس اجتهاد قاضی باشد نه قانون، و قضاوتی که بر اساس اجتهاد نباشد، اعتبار شرعی ندارد. و ادله‌ای را که فقیهان برای اثبات این مطلب اقامه می‌فرمایند در دو دلیل خلاصه می‌شود: دلیل عقلی، دلیل نقلی.

دلیل عقلی این است که نزاع و اختلاف در جوامع بشری اجتناب ناپذیر است؛ زیرا مادام که افراد جامعه به سطحی عالی از ایمان، تقوی و فرهنگ دینی نرسیده‌اند، همیشه دچار نزاع، اختلاف و کشمکش هستند و چه بسا به قتل و خونریزی هم دست بزنند. بنابراین لازم است برای حل و فصل خصومتها مرجعی قضایی وجود داشته باشد تا به این گونه اختلافات پایان دهد. افرادی که می‌توانند متصدی این امر شوند مجتهدان هستند؛ زیرا به احکام اسلام و به شرایط قضا آگاهند و می‌توانند با در نظر گرفتن حقوق شرعی مردم، فتوا دهند. متصدی امر قضا که نوعی ولایت شرعی است برای دیگران مشکوک است و با شک در اعتبار قضای آنان، مقتضای اصل این است که دیگران نمی‌توانند متصدی امر قضا شوند.

مقصود از دلیل نقلی یکی اجماع است و

که در سیستم حکومتی اسلام، قانون شرعی لازم است و فقط وجود فتوی و رسائل عملیه نمی‌تواند کارساز باشد؛ زیرا فتاوی مختلفند و با فتاوی مختلف نمی‌توان نظامی منسجم و هماهنگ به وجود آورد و کشور را اداره کرد. به عقیده حضرت امام لازم است شریعت قوانین احراز شود و این شریعت زمانی موجود است که قوانین مستند به کتاب، سنت، اجماع و عقل بوده باشد. مرجع تشخیص شریعت احکام نیز شورای نگهبان است که با در نظر گرفتن موازین شرعی و مصلحت اسلام و جامعه، قوانینی را که در مجلس به تصویب رسیده است، تأیید می‌کند.

محقق نائینی در کتاب وزین تیبیه الامة و تزیه الملة گفته است: از آیات قرآن استنباط می‌شود که اساس و پایه حکومت بر مشورت استوار گردیده است. او می‌گوید: حقیقت سلطنت اسلامیه عبارت است از ولایت بر سیاست امور امت و همین طور اساسش بر مشارکت ملت با عقلای امت استوار است که همان شورای عمومی ملی است... و این حقیقت از مسلمات اسلامی است؛ و دلالت آیه مبارکه «و شاورهم فی الامر» که عقل کل و نفس عصمت را مخاطب قرار داده و به مشورت با عقلای امت مکلف کرده است، در کمال بدهت و ظهور بر این مطلب دلالت دارد؛ زیرا بالضروره معلوم است مرجع ضمیر «هم» جمیع نوع امت و تمام مهاجران و انصار است، نه اشخاصی خاص، و تخصیص آن به عقلا و ارباب حل و عقد از روی مناسبت حکمیه خواهد بود، نه از باب صراحت لفظ و دلالت «فی الامر» که مفرد محلی و مفید عموم اطلاق است؛ و اینکه متعلق مشورت مقرر در شریعت مطهر، کلیه امور سیاسی است نیز در

۱. تیبیه الامة و تزیه الملة؛ ص ۵۱-۵۳.

یک نظام حکومتی باید وجود داشته باشد؛ (۲) قضاوتی که از طرف واجدان شرایط و احیاناً پس از مراجعه به ایشان صورت می‌گیرد.

اما قضاوت نوع اول نیاز به نوعی هماهنگی و انسجام دارد تا بتواند نظام حکومتی را حفظ کرده، امنیت اجتماعی و حقوقی به وجود آورد؛ زیرا اگر در جامعه، مردم از تساوی حقوق برخوردار نباشند و عدالت در امر قضا وجود نداشته باشد، آن جامعه دچار سردرگمی و هرج و مرج می‌گردد، و پایه‌های حکومتش متزلزل خواهد شد. اگر منظور فقها از ادله‌ای که برای اعتبار اجتهاد قاضی ذکر کرده‌اند این باشد که با اتفاق نظر و عدم اختلاف در آرا باید به آنها رجوع کرد، شکی نیست که مراجعه به آنها از باب عقل و نقل واجب است؛ اما اگر اختلاف نظر داشته باشند و در موضوع واحد، هر کدام از آنان نظری مغایر با دیگران بدهند، در یک نظام حکومتی هماهنگی و منسجم نمی‌توان به آنان مراجعه کرد؛ زیرا هدف اساسی از قضاوت فقط آن نیست که خصومتها و نزاعها با قدرت قاضی مرتفع گردند، بلکه هدف دیگری نیز در امر قضا مورد توجه است و آن، حمایت قاضی از حقوق مردم است که اگر هماهنگی در آرا وجود نداشته باشد، هیچ کس نمی‌تواند مطمئن باشد که قاضی از حقوق او حمایت می‌کند و اگر مقصود فقها این است که هرگاه حکومت حقی وجود ندارد و حکومت زیر نظر حکام ستمگر است و قضات موجود در جامعه احکام شرع را رعایت نمی‌کنند، لازم است به فقها مراجعه کرد، مراجعه به حکام شرع موجب هرج و مرج نمی‌شود و واجب است مردم به حکامی مراجعه کنند که حافظ احکام شرعند.

با توجه به این مطالب می‌توان گفت: استناد به

دیگری روایاتی که مستنبط از آنها این است که قاضی باید مجتهد باشد. از جمله این روایات موارد زیر است:

الف) مقبوله عمر بن حنظله که در آن آمده است: «ینظر ان من كان منكم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فلیرضوا به حکم فانه قد جعله علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله».

از این حدیث استفاده می‌شود که لازم است در اختلافات به کسی مراجعه کنند که بتواند در حلال و حرام نظر افکند و به احکام شرع عارف باشد و بدیهی است که چنین کسی قطعاً مجتهد خواهد بود. ب) مشهوره ابی خدیجه که در آن آمده است: «اجملوا منکم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا فانی جعله علیکم قاضیاً». این حدیث نیز مانند حدیث گذشته از نظر سند مشهور است و از نظر معنا، دلالت دارد که قاضی باید حلال و حرام را بداند.

ج) تویق مبارک محمد بن عثمان عمری از ناحیه مقدس حضرت ولی عصر (ع) که در آن آمده است: «واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و اناحجة الله علیهم».

با استناد به این حدیث می‌توان گفت درباره حوادث لازم است به راویان حدیث رجوع کرد؛ زیرا کلام آنان از سوی امام حجت و لازم الاتباع است.

انقسام قضاوت

قضاوت احوال دو گونه است: (۱) قضاوتی که در



آزاد است؛

ج) در مورد آنچه مشمول حکم قاطع و خوب و حرمت نباشد، قوه مقننه که نماینده ملت است با رعایت مصلحت مردم و به صورتی که معارض با اساس قوانین اسلام نباشد، قانون وضع می‌کند.

قلمرو این قانونگذاری شامل همه مواردی است که شرع آنها را به صلاحدید مردم واگذاشته و به مکلف آزادی عمل - در حد عدم مغایرت با سایر احکام اسلامی - داده است. این بخش را «بخش آزاد قانونگذاری»^۱ می‌نامیم. دلیل بر مشروعیت قانونگذاری در بند «ج» را که مرحوم شهید صدر بیان فرموده‌اند، نیاز میرم و ضرورت وجود قانون در هر جامعه‌ای که می‌خواهد در آسایش به سر برد، آشکار می‌سازد.

۲. بنابر آیات و روایات موجود، حاکم در امور اجتماعی و تصمیم‌گیریهای خود باید با مردم مشورت کند. آیات عبارتند از:

الف)... و شاورهم فی الامر... (آل عمران، ۱۵۹). از این آیه استفاده می‌شود که حاکم در امور اجتماعی مکلف است با مردم مشورت کند. هر چند رسول خدا (ص) در تصمیم‌گیریهایش نیاز به نظرهای اصحاب خود نداشته و با منبع وحی مرتبط بوده است، برای اینکه خداوند درسی به حکام دهد که در امور خود مشورت کرده، از افکار و نظریات دیگران برخوردار شوند تا دچار خطا و لغزش نگردند، رسول خود را مخاطب قرار داده و او را به مشورت امر کرده است و آن حضرت نیز خود آن را مورد عمل قرار می‌داد و به نظر اصحاب عمل می‌کرده. را مورد عمل قرار می‌داد و به نظر

حکم عقل - به وجوب رجوع کردن به مجتهد از باب قدر متیقن - آن هنگام لازم است که قضاوت در یک حکومت و سیستم هماهنگ و منسجم اسلامی متمرکز نشده باشد؛ اما اگر در جامعه، نظامی اسلامی و حکومتی الهی به وجود آمده باشد قطعاً نیاز به قانون هست و عقل حکم می‌کند که لازم است قوه مقننه قوانینی را وضع کند تا بر اساس آنها قاضی بتواند حکم مقتضی را صادر کند.

قوه مقننه در قانونگذاری باید به دو نکته توجه کند:

۱. آنکه اساس قانونگذاری در آن باید قوانین و احکام شرع باشد و اگر در احکام مذکور همه علما و مجتهدان اتفاق عقیده دارند، قانون را بر اساس آرا و نظریات آنان وضع کند و چنانچه آرا مختلف باشد، با در نظر گرفتن مصلحت، نظر اصالح را به صورت قانون درآورد و در اختیار قاضی بگذارد، خواه نظر مذکور با نظر مشهور مطابقت باشد خواه نباشد؛ زیرا رعایت مصالح جامعه، مهمتر از رعایت نظر مشهور است.

شهید سیدمحمدباقر ضدر در جزوه‌ای که به عنوان طرحواره در باره نظام جمهوری اسلامی نگاشته‌اند، می‌فرمایند: اساس قانونگذاری در جمهوری اسلامی احکام اسلام است و همه برنامه‌ها در پرتو شریعت اسلامی بدین روش وضع می‌شود:

الف) احکامی که ثابت بودن آن در فقه اسلامی روشن است، به اندازه ارتباطش با زندگی اجتماعی، جزء ثابت و استوار قانون اساسی شمرده می‌شود؛

ب) در احکامی که مجتهدان بر اساس اجتهاد مشروع چند رأی مختلف دارند، قوه مقننه در برگزیدن یکی از آنها، بر اساس مصلحت جامعه

۱. طرح پیشنهادی جمهوری اسلامی، انتشارات روزبه، ص ۱۶.

اصحاب عمل

ب) والذین استجابوا لربهم واقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون (شوری، ۳۸). با توجه به اینکه خداوند تعالی در ارتباط با مدح و ستایش مؤمنان می‌فرماید: آنها کسانی هستند که در امر خود با یکدیگر مشورت می‌کنند، و با توجه به وحدت سیاق باید گفت که این جمله هر چند جمله خبری است، اما در مقام انشا به کار رفته است و مقصود این است که مؤمنان وظیفه دارند در امور خود با یکدیگر مشورت کنند؛ همانطور که وظیفه دارند، نماز را برپا دارند. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در تفسیر این آیه می‌فرماید: «وکیف کان فیه اشاره الی انهم اهل الرشاد و اصابة الواقع یمعنون فی استخراج صواب الرأی بمراقبه العقول»^۱.

یعنی در این آیه خداوند به این مطلب اشاره می‌فرماید که مؤمنان اهل رشد و رسیدن به واقعیت هستند و در استخراج رأی صحیح و درست از راه مراجعه به قول دیگران دقت و کوشش می‌کنند. بدیهی است که در امور حکومتی که از اهم امور است، مشورت لازم و ضروری است و باید از اندیشه‌ها و افکار دیگران استفاده کرد و به پیروی از: «الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه» بهترین نظرها را انتخاب کرد و مورد عمل قرارداد.

روایات مربوط به مشورت بسیار است که موارد زیر از جمله آنهاست:

الف) محقق نایینی بعضی از روایاتی را که در آنها سیره پیامبر (ص) در باب مشورت نقل شده

است، ذکر می‌کند؛ از جمله روایات مربوط به مشورت آن حضرت با اصحابشان در باره جنگ احد.

ب) کلام امیر مؤمنان علی (ع) در نهج البلاغه که می‌فرماید: فلا تکلمونی بما تکلم به الجبارة ولا تخفظونی بما یتحفظ به عندها ولا تخاطبونی بالماعة ولا تظنوا بی استقلا فی حق قیل لی و لا التماس اعظام لنفسی، فانه من استقل الحق ان یقال له او العدل ان یمرض علیه کان العمل بهما علیه اثقل فلا تکفوا عن حقائه بحق او مشورة بالعدل فانی لست فی نفسی بفوق ان اخطی ولا امن ذلك من فعلی الا ان یکفی الله من نفسی ما هو ملک به فی (خطبه ۲۱۶)؛ یعنی با من آنطور که با جباران سخن می‌گویند سخن نگویند و چنانکه در برابر مردمان بی‌باک و متکبر خودداری می‌کنید، با من درگفتن حق خودداری نکنید. با من با ظاهر سازی آمیزش نکنید. در باره من گمان بیجا نبرید که گفتن حق بر من سنگین باشد، یا بخواهید من را به بزرگی تعظیم کند؛ زیرا کسی که گفتن حق یا پیشنهاد عدل بر او سنگین باشد، عمل به آن دو برابر و سنگینتر است. پس از سخن به حق یا مشورت به عدل هیچ خودداری نکنید؛ زیرا من بالاتر از آن نیستم که دچار خطا شوم و ایمن نیستم از اینکه در عملی که انجام می‌دهم خطایی وجود نداشته باشد، مگر آنکه خداوند که مالک است بر نفس من از من مراکفایت کند.